

زبان دری را دریابید

اعضاء محترم فرهنگستان ایران توجه فرمایند

همه ما میدانیم که زبان اقوام و ملل عالم نیز مانند خود آنها حیات و ممت و عظمت و مذلت و دوام و انتطاعی دارد که دائماً همدوش احوال آدمیان و سایر مظاهر حیات ایشان در تغیر و تبدل و دگرگونی و تحول است ، تا آنجا که از اصل و نسب آنها باید تنها در متون تواریخ کهن و اسناد قدیم و سنگه نوشته‌ها ، آثار و بقایایی جست و بصعوبت تمام و صرف اوقات و ایام آنها به کومک امارات و قرائن خارجی با بصیرت و اطلاع کامل از علم فقه‌اللفه و زبان شناس معنی و مفهومی بدست آورد و نیز میدانیم که هیچکس چه در زبان محاوره و چه در زبان قلم جز با زبان رایج عصری و کلامی که جمیع همزبانان و هم سخنان او با هم گفتگو و مکاتبه می‌کنند کاری به ریشه لغت و پایه اصلی و تلفظ مرده و قدیمی آن ندارد ، مگر وقتی که احتیاج به نفس الامر موضوع و لزوم اطلاع شخصی یا جمعی باعث کنجکاو و تحقیق و دریافت و آگاهی او گردد که آن نیز امری است اتفاقی و استثنائی و مشخص و بمورد

نتیجه این دو مقدمه این است که زبان امروزی ما یعنی زبان زنده دری احتیاجی به انضمام و اتحاد با زبان های از بین رفته یا متروک مانده سلف ندارد . و خود زبانی است مستقل که افزون از هزار سال سابقه زندگی و ارتقاء و قابلیت دوام و بقاء و بالغ بر چندین صد هزار کتاب و رساله ازمشور و منظوم و علمی و ادبی و ملیون ها سخنگوی و سخن پرداز دارد و با چنان توسعات و مجازات جلا دیده و سیقلی شده هزاران فکر و اندیشه سلیم و کنایات و تعبیرات و لغات وضعی تخصصی و وضعی تخصصی و اختلاط و امتزاج بانخبه اصطلاحات و تبدیلات دست‌چین ازسلیقه صاحب ذوقان اقوام دیگر واستحاله شدن در آن هنوز همان است که در شعر رودکی و فردوسی و صائب و آذر و نثر بیهقی و روضه الصفاى ناصری بود و هم اکنون گویندگان و شنوندگان آن، همان معانی را از آن ادراک میکنند که اجداد و اسلافشان در طی قرون متمادی میکرده اند بدون اینکه درفهم هیچ لغتی محتاج به ریشه‌یابی و اصل شناسی و مدد گرفتن از زبانی دیگر بوده باشند

با این حال و این کیفیت از تمامی و کاملی و شیوایی و رسایی و آنمقدار وسعت و احاطه که گذشته از تفهیم و تفاهم عادی آن مبلغ از فصاحت الفاظ و بلاغت معانی را در طی ملیون ها کتاب از فکر بهترین و کامل ترین سخن‌سرایان بزرگ در دسترس ما قرار داده است و امروزه آنهاست استعارات پیچیده را به ساده ترین صورت و آماده ترین وجه ادراک میکنیم و درتعلیم و تعلم آنها نیز تنها دستیار و مددگار ما کتب لغت همین زبان و همان الفاظ و کلمات است ، دیگر چه حاجت و ضرورتی ایجاب میکند که اصل و منشأ آنها را ارجاع به توهمات دورو اساطیر پنهان در قبور دهیم . و پایه چنین بنائی قوم و محکم را در سنگهای مدفون

در خاک و خشت های پوسیده در مناک جستجو کنیم ، و چون خود به تنهایی از آن آثار و بقایا اطلاعی درست نداریم دست توسل بدامن امداد ویاری مردمی غیر اهل زبان و متفنین و متنبع در آن بزنیم ، درست است که فقه‌اللفه و دانستن ریشه زبان برای خود علم و فنی است که تحصیل آن برای اجتماع ضروری و لازم و وجود دانشمندانی که بدقائق کیفیات و تبدلات آن آگاهی داشته باشند ملازم با آن است و لکن استفاده از این علم در مواقعی است که خلاف و اختلافی بین اهل فن در شناخت اصلی کهن بمیان آید و آنگاه عالم بدان علم در مقام حکومت و رفع اختلاف بر آید ، بعینه مانند کتب مخصوص فقه‌اللفه که فقط در مواقع لازم مورد استفاده قرار میگیرد نه در موارد دیگر از گفتن و نوشتن

همانطور که در مقام بهره برداری از یک درخت تنها نظر بصورت محدود و ثمره موجود در آن داریم و اصلاً توجهی به حقیقت هسته و ریشه های منشعب و پیوسته آن نداریم. همچنان وقتی کلمه و لغت رائجی را استعمال می‌کنیم قصد آن نداریم که ببینیم آن کلمه در اصل چه بوده و از کجا آمده و اقوامی که قبل از ما بوده اند بچه کیفیت آنرا تلفظ میکرده اند بخصوص وقتی که زبانی برای خود استقلال داشته و پیوندهای کنونی آن از ریشه اصلی بکلی جدا گردیده باشد

زبان فعلی ما که زبان دری است و زبانی است اصیل و قویم (و اشتراک پاره‌یی از الفاظ با زبان دیگر دلیل اشتقاق از آن نیست) ، و دارای سوابق تداول و تحریر تاریخی و شناسنامه‌یی بسیار عریق و اصیل و استقلال وجودی تمام است ، چه احتیاجی دارد که نزد همه کس از نظر فقه‌اللفه و ریشه شناسی مورد لحاظ واقع شود و دگر گونیها و اشتقاق (احتمالی و تصویری آن) از عهد باستان الی حال پیش‌روی گوینده و نویسنده قرار گیرد

یعنی یکبار ریشه سانسکریتی و هندو اروپایی و بار دیگر ریشه اوستایی و ایران باستانی و آخرین بار ریشه پهلوی اشکانی و ساسانی آن دانسته و معلوم و با کلیه تغیرات و تبدلات (بر فرض صحت نسبت با اینکه هر یک از آنها هم برای خود استقلالی دارد) ، منظور نظر این و آن گردد اگر این کار کار صحیحی است چرا حلقه تسلسل و اتصال این زنجیر را به حلقه اولی متصل نگردانیم و همینطور سلسله نسب را الی ماشاءالله به واضع اولین آن تا حضرت آدم علیه السلام نرسانیم (البته بنا بقول وضع لغات از جانب یک نفر بقاعده لغویان و بعض از متکلمان)

هر گاه زبان دری رائج زبانی قاصر و ناتمام میبود و یا لازم بود که اصل پهلوی و اوستایی آن (ایضاً به تقدیر اشتقاق) لامحاله نزد بزرگان ادب و فصحای قوم مورد لحاظ واقع شود ، چه شد که قدمای ما با آنکه به اعصار قدیم و کتب آن نزدیکتر و بزبان قلم و محاوره اجداد خویش آشنا تر بوده اند این مهم را بانجام نرسانده و زبان مغلول خود را با آن میزان صحیح ، درست و تصحیح نکرده اند آیا همین توجه خاص اروپاییان که الحق مردمانی پی جو و محققاند و در احیای آثار موات اقوام و ملل از نظر باستانی و تاریخی اقدام و اهتمامی تمام دارند از مواد نقض این توهم (یعنی بستگی زبان فعلی بریشه های کهن و متروک آن) ، نیست ؟ و نشان نمیدهد که بی نیازی مردم از آنها . همه را از بین جماعت متمدن بکناری برده و بدست فراموشی سپرده است

قریب چهل سال پیش که محققان ادبی ما با فریب خوردگی از مجموعه‌ات آذر کیوان و زراتشت بهرام ذوق فراگیری پهلوی و اوستایی (که تا آن وقت تنها نامی از آنها شنیده بودند) یافته و به خدمت مردی از نوآموختگان پهلوی که از اروپا آمده بود رسیدند و افرادی امثال مرحوم استاد ملك الشعرای بهار (رحمه الله) و احمد کسروی و معدودی دیگر چند جلسہ‌یی (مرحوم بهار کمتر و کسروی بیشتر) بآموختن الف بای پهلوی پرداختند و بعد هم هر يك جسته و گریخته در نوشته‌ها و گفته‌های خود به ریشه‌سازی و قرینه‌پردازی و یافتن وجوه مشابهاتی که خواه و ناخواه در زبانهای مختلف جاری است (و بیشتر آنها یا از باب تأویل و یا از جهت اشتراك آدمیان در مخارج حروف و هم صدایی طبیعی و یا هم شکلی و هم آهنگی اتفاقی است) افاداتی کردند ، از آنروزگار تا بحال (که حقاً برای سیر تکاملی يك زبان در حکم ساعتی از عمر آدمی است) بیش از پنجاه نفر متمتع و محقق و مدرس در این علم یا فن بظهور پیوسته و هر کس به نحوی که خود از مآخذ خارجی خوانده و یا بمطالعه دریافته است ، سرگرم کار ریشه‌سازی و کلمه‌بازی و غلط‌یابی و خرده‌گیری در لغات هزار ساله متداول بین جمیع فارسی‌زبانان و فارسی‌نویسان گردیده است . تا آن حد که امروز هیچ نویسنده محتاط و محیط به ادب فارسی هم قدرت ندارد که لغاتی از شعر فردوسی و نظامی را بصورتی که از هزار سال پیش و کم تاکنون در کتابها آمده و او آنها را خوانده و از اجداد و اساتید خود نیز شنیده است بدون پاورقی و اشاره‌یی به تلفظ عجیب پهلوی و اوستایی آن در جایی بقلم آورد و از آنجا که هنوز این بضاعت زبانی بضاعتی است بسیار اندک و مستحدث هیچک از عرضه کنندگان آن با هم اتفاق نظر ندارند و هر کدام از ایشان بوجهی ریشه‌سازی و لغت‌پردازی میکنند که با ساخته و پرداخته آن دیگری مغایرت کلی دارد

از جمله بیاد دارم که زمانی در همین شهر جزواتی بنام (ایران کوده) یعنی (ایران توده یا توده ایران) منتشر میشد و سرنخی از همان آسمان ریسمانها بدست جولاهگان ادبی و بافندگان لغوی میداد . و در همان زمان مردی که خود را پیش کسوت و رهنما و شاخه فکن و ریشه‌پیرای زبان میدانست (مراد ابراهیم پور داود استاد متوفای دانشگاه است) بصراحت آنرا قبول نمیداشت و مینوشت : لفظ کود در این مورد غلط محض و اهانت مسلم است . زیرا این کلمه هیچ معنایی جز همین کود اصطلاحی که از فضولات اشیاء تهیه و برای زراعت در زمین ریخته میشود ندارد و استعمال آن بجای توده جز کود پاشی ناستوده کار دیگری نیست

هنوز در جمع فضلا و ادبای مملکت از بیم همین حضرات و وسواس در افاده ادبی ! این اتفاق کلمه حاصل نشده است که آیا کلمه (تهی) را به (ضم تاه) باید خواند یا (بفتح آن) زیرا در هر صورت فریاد آقایان به ایراد و اعتراض بلند میشود و گوینده بیچاره به بیسوادی و ریشه‌ندانی متهم بلکه محکوم میگردد، یکی میگوید : این لفظ نسبت به (ته) میبرد و حرکت مناسب آن حرکت فتح است . دیگری میگوید ، چنین نیست و حرکت صحیح حرکت ضم است چرا که مثلاً اصل پهلوی آن (توهی = توهیک) و ریشه اوستایی فلان است پس فتحه مورد ندارد و غلط محض است . در صورتیکه اولاکتب لغت دری از جمله همین برهان

قاطع شایع آنرا به دو حرکت ضمه و فتنحه ضبط کرده و هر دو را نیز صحیح دانسته است (و کتاب لغت هم هر چند که اغلاطی داشته و لغات مجمول چندی را اشتباهاً آورده باشد مادام که اکثریت بالغات درست و مورد استفاده فصحاء و فضیای قوم است حجیت دارد) ، و ثانیاً تا آنجا که من از پنجاه سال پیش تا قبل از این بدعت بخاطر دارم . بنا بتلفظ ادباء و دانشمندان و شنیده از معلمان و مر بیان صورت رائج آن همین صورت مضموم فعلی است که هنوز هم در تداول اکثر از مردم باقی است .

مهم تر از همه اینکه جماعتی از این داعیه داران و صاحب زبانان پای تجاوز از این حد نیز فراتر نهاده و در کفش اساتید کهن و صاحبان سخن فرو برده اند ، باین معنی که هر چند در جایی میگویند و مینویسند که پدر زبان فارسی و احیاء کننده آن فردوسی است (البته این هم بلفظ) و ابیات شاهنامه را بصورت دستور زبان و لغت نامه در میآورند ، مع ذلك در جای دیگر میگویند کلمه (اسفندیار) در اشعار فردوسی همه جا بلفظ استعمال شده و میبایست بجای آن مثلا (سپندداد پهلوی) یا (سپن تیات اوستایی) آورده میشد ! که این کلمه در این دو اصل چنین و چنان است و فردوسی یا پهلوی و اوستایی درست نمیدانسته و یا بعمد مرتکب این خطا و اشتباه گردیده است

چندین صد سال بود که ما بزبان فردوسی و نظامی و سعدی و دیگر اساتید سخن ، ماه پنجم از سال شمسی را (مرداد ماه) می گفتیم و می نوشتیم و هیچ ادیب دانشمندی هم جرأت نداشت که نسبت غلط باین بزرگان که کلامشان در همه کتب لغت میزان درستی و نادرستی لغات و استعمالات دیگران بود بدهد و در نتیجه خود را خفیف و کوچک گرداند ، تا این اواخر که همین ریشه سازان و لغت پردازان در متن فلان کتاب کهنه یا زبان مرده دیدند که فلان تیره از اجداد ما آنرا (امرداد) و قبل از ایشان پدرانشان (امرتات) تلفظ میکرده و واضع دری بلفظ آنرا بصورت مرداد در آورده و یا احتمالا غلط خوانده است ! ، هر گاه چنین است . چرا (مردال ماه) ما طبری زبانان درست نباشد و یا تمام انواع تلفظ آن از ممسوخ و منسوخ که مسلماً هم اکنون در قری و قصبات کوچک و بزرگ مملکت صور دیگری از آن وجود دارد در همه جا رائج و مستعمل نگردد ، زیرا مسلم است که بیشتر لغات و کلمات و لهجه ها و (گویش های) گونه گونه شهر ها و ده های مملکت از ریشه های زبان پهلوی است ، و وقتی اینطور است چرا کلیه آنها در زبان دری امروز راه نیابد و چه مرجحی برای یکی از آنها غیر از دیگری موجود است ؟

اگر (دیوار و دیفال و تیفال و دیوال) ملفوظ در السنه روستاییان ما جملگی صحیح و کلا از گویش های زبان پهلوی باشد دیگر درست و نا درست لغات در کتابت و تلفظ و خوشبختی يك لفظ و انحصار در آن چه معنی دارد ؟ بلکه باید خوشوقت شد که با وجود این همه لغت میدان گویندگی و نویسندگی وسیع تر و دست و بال شعرا بخصوص نوپردازان (که از حیث قافیه سخت در مضیقه و بهمین جهت منکر آند) در اوزان و قوافی بازتر و مرغ اندیشه شان بلند پروازتر خواهد شد

آیا دیگران هم دست بچنین کاری زده و در صدد اصل جویی و ریشه یابی زبان دارج خود و استفاده از گونه های متروک و مهجور آن برآمده اند ، و فی المثل عرب قحطانی یا

عدنانی امروز یا وراث طبیعی ایشان که تا آن حد بموارث قومی خود علاقه‌مندند که کتب باز یافته و آثار باقی مانده را دوستی نگاه داشته و بنام پرمطراق (تراث العرب) بجهانیان عرضه میکنند هیچ شده است که اکنون زبان خود را با آنچه که (عرب بن قحطان) و یا (عدنان بن اسمعیل) تلفظ میکرده‌اند تطبیق دهند، و یا فلان قبیله بگوید که چون اجداد ما در تلفظ خود (کسکسه) داشته یا بعض دیگر در آخر ضمیر مؤنث (ك) حرف (ش) بکار میبرده‌اند ما هم باید بنام قومیت و ملیت همان تلفظ را مراعات کنیم، و حال اینکه نه تنها به این تراجع و قهقری نمیروند بلکه آنرا از عیوب زبان شمرده و ابدأ تکلم بآن نمیکنند؛ و آیا اروپاییان نیز این قید را دارند که زبان فعلی خود را به اصول متروک لاتینی عرضه کنند و آنرا ملاک و مأخذ زبان زنده خود قرار دهند.

این مسأله بدیهی است که هم‌چنانکه در هر زبانی معانی تضمینی و التزامی و مجازی و توسعی و اوضاع ثانوی و تخصصی آنها معانی وضعی و اصلی آنرا از محل خود گردانیده و بشکلی درآورده است که گاهی نقیض صورت وضعی از آن اراده میشود (البته غیر ازاضداد بالوضع) همانطور صورتلفظی و تداولی آن نیز متغیر و متبدل میگردد و محال است که لغت و کلمه‌یی از آدم تا خاتم بهمان صورت اول پایدار و برقرار بماند تا چه رسد بکیفیت تحولات ریشه‌یی و اصلی (آنهم در جایی که این اصل و انشعاب مسلم نباشد)

بخاطر دارم که در یکی از کتب مسالك و ممالك (شاید کتاب مقدسی) خواننده‌ام که نوشته بود: مردم فلان شهر هم چون مردم سیستان صوت حروف و کلمات را ازسینه برمیآوردند و در آخر کلمات دو حرف (سین و کاف) نظیر (کسکسه و کشکشه اعراب) اضافه میکنند و فی‌المثل بجای رفته و گفته و خفته میگویند (رفتکس و کفتکس و خفتکس) (امروز هم اهالی کیلان دماوند میگویند (رفتک. آمدک) و یا (دیگروز و پریگروز) همچنانکه در بعضی از متون قدیم این دو لفظ بکتابت هم درآمده است. ولی اکنون باین علت که چنین تلفظاتی ریشه قدیمی دارد و یا در اصل اوستایی همینطور آمده است میتوان اهالی محترم آن شهر را وادار کرد که بآن تلفظ بازگشت کنند یا از اهالی زحمت کش کیلان در خواست کرد که عین آن ملفوظات محلی و روستایی را در نوشته‌های خود نیز بکار ببرند؟

همین دقیقه یابی‌ها و خلاف عموم سخن گفتن‌ها سبب شده‌است که در تلفظ بسیاری از کلمات و حروف، دچار خلاف و اختلاف شویم و آنچه را که تا بحال در خانه و خانواده و خدمت آموزگار و استاد آموخته بودیم غلط بیابیم و از نو به آموختن و ملکه کردن آن بزحمت اقیم و تازه تلفظی کنیم که نامتداول و نامرسوم و برخلاف عرف عام و آموخته دیگران باشد.

از آن جمله و از باب نمونه این دو کلمه (چنین و چنان) است که ما سالها آن دو را در تمام اماکن خصوصی و عمومی و مجامع علمی و ادبی مملکت و نزد جمیع اساتید علم و ادب و معلمان ابتدائی و عالی (بکسر اول) تلفظ می‌کردیم و بسا همین تلفظ هم از دیگران می‌شنیدیم و هیچوقت مورد تغلیط و ایراد دانشمندان و ادبای واقع نمی‌شدیم، درحالی که امروز جرأت نداریم که در يك مجمع عمومی و پشت میز خطابه‌یی این دو لفظ را جز (به ضم اول) (که واقماً حرکتی زشت و گوش خراش است) ادا کنیم. برای اینکه همین

چند سال پیش یکی از اساتید واقماً فاضل و دانشمند دانشگاه متفطن شد و در کلاس درس گفت که چون این دو کلمه مخفف (چون این و چون آن) است باید حرکت حرف اول در مورد تخفیف هم مراعات و بصورت (چُنین و چُنان) بضم اول تلفظ شود، و این تنظین و دریافت را چندان مهم شمرد و بمستمعان و شاگردان خود القاء کرد که اندک اندک همه جایی شد و از دانشگاه بجای دیگر رفت تا آنجا که امروز اکثر مردم از باسواد و بی سواد و گوینده و شنونده رادپوحتی خواننده موسیقی جاز با آهنگ و آوازچنین و چنان می خوانند و می گویند و عدول از آنرا گناهی عظیم می شمردند در صورتی که این توجه را قدمای ما هم داشته و لااقل عقلشان می رسیده است که به کتاب لغت (دم دستی خود) مراجعه کنند و ضبط لغوی را دریابند . الا اینکه همه می دانستند حرکات لغت بصورت وضعی و اولی خود مطلبی است در جای خود درست و حرکت تلفظی و تبدل آن (البته عرف خاص) برای سهولت در تلفظ مطلبی جداگانه و آهنگ بجای خود درست

مثلاً ، ما هیچوقت در خواندن شعر ، ترکیب دو حرف (که و از) را با کسر کاف (که حق آن است) نمی خوانیم . بلکه به (کاف) فتحه داده و (کز) می خوانیم ، از این دست تبدلات در حرکات حروف اینقدر زیاد است که حساب ندارد . منتهی باید گشت و پیدا کرد و برمتبع خبیر هم پوشیده نیست و آنکهی در مورد همین چنین و چنان کذایی ، آن دانشمند محترم منفورله توجه نداشت که بعض از کتب لغت از جمله غیاث اللغه ، درماده (چنین) نوشته است « اکثر اشخاص هند و ولایت (یعنی ایران) به کسر تین گوید و جهش ظاهر نمی گردد . از شرح الشعراء عبدالباسط » اصلاً زمان ما زمانی است که اضداد و متناقضات را درهم آمیخته و یک جا و یک زمان در جمیع مظاهر زندگانی فرادید ما قرار داده است مسجد و میخانه رویا روی و کافر و مسلمان دوشادوش یکدیگر جای دارند ، از پائین شهر تا وسط آن که نیمساعت راه است ، عجائبی از تباین آداب و تناقض اخلاق بچشم می خورد و با بقول روزنامه ها (چشم گیر) است که آدمی از مشاهده آنها بحیرت می افتد . و از اینهمه تقابل و تضاد در یکجا و یک زمان متعجب می شود . یک جا عجوزی روینده زن چاقچورپوش دست دخترکی عریان و مینی ژوپ پوش را به دست گرفته و این سو و آن سو در حرکت است و در جای دیگر مردی عمامه بسر و در زی فقهای نامور با زیبا روئی فننه گر برای روضه خوانی شبانه در یک (سفره) زنانه چک و چانه می زند .

از تقابل اجتماعی و اخلاقی بگذریم و بهمین کار خودمان یعنی نویسندگی و شاعری بنگریم در عین این که یک طرف میدان پرازولوله رجز خوانی و حماسه سرایی جوانان نوپرداز آسمان پرواز است ، و هیچیک از ایشان مبانی قدماء و موازین سخن را قبول ندارند و دعوی امروزی هر کدامشان نیز فردا زیر امواج نوتر و خروشان تری فرو می رود ، و چون دعاویشان مبتنی بر پایه‌یی محکم و استوار و اصلی قویم و پایدار نیست هر دم مورد نقض و رد جوان تران و نوپردازان واقع و در نتیجه نو امروز همین فردای واقعی کهنه و کهنه دیر روز رهسپر وادی عدم میشود

در طرف دیگر افرادی هستند که پای خود را از کرسی ادبی قرن نهم فروتر نمیگذارند و هنوز هم شعر و نثر بعد از جامی تا عصر قاجار را مورد لحاظ قرار نمی‌دهند، در حواشی هر یک از دوطرف نیز روزنامه‌ها و نویسندگان فنی آنها هستند که غالباً به زبان و ادبیات خارجی‌اشناتر از زبان و ادبیات خودشانند و باین سبب در نوشته‌های خود ترکیبات و عباراتی بکار می‌برند که آن افراد قدیمی مآب اصلاً چیزی از آن نمی‌فهمند و در هر عبارت ایشان اغلاطی از لغات فارسی و ترکیبات ترجمه شده ساختگی درمی‌یابند که روح این طبقه جداً از آنها بی‌اطلاع و طبعاً در مقام تمسخر و استهزاء است و باز در همان حین که (چنین و چنان اصلاحی مضموم) را از ذهن خواننده‌ی بی‌فریاد می‌شنویم. ادارات دولتی و مجلات و روزنامه‌ها را می‌بینیم که بتبعیت از شیوه غربی عباراتی از نوع (قرارداد گس گلشاییان) و (قطار. طهران - مشهد و طهران - گرگان) بجای عبارات صحیح (قرارداد گس و گلشاییان) و (قطار طهران به مشهد) یا لامحاله (طهران و مشهد) بکار می‌برند و جملاتی مانند (بی تفاوت میمانم) یعنی (بسرای من یکسان است) و (فکر میکنم) یعنی (گمان میکنم) و امثال اینها که دوتا و ده تا نیست، می‌سازند و رواج می‌دهند. از جمله سالها است که (وجود رابطی) حرف (است) از صفحه تداول عامه و بسیاری از خاصه نیست شده و جای خود را به (هست مقابل نیست) واگذار کرده است و در نتیجه جملاتی عجیب و مضحك مانند این جمله (فلان شاعر در اشعار خود صمیمی! هست) بوجود آمده که بنده فارسی زبان گمان می‌کنم که مبدا گوینده آن یک نفر خارجی نا آشنا به زبان فارسی و کیفیت عبارت سازی آن است. بخصوص وقتی که از رادیو می‌شنویم که خواننده یا گوینده‌ی با آهنگ رسا می‌گوید (نام ترانه هست فلان) و آنگاه به شك می‌افتیم که شاید این عبارت از یک نمایش نامه فکاهی رادیو باشد نه از یک نوشته یا گفته فردی ایرانی نژاد و فارسی زبان و این تقابل همچنان در دوطرف امر بقوت خود باقی است، بطوری که نه تفریط آن طبقه از قدیمی مآبان و (سخون) یعنی (سخن) سازان و فریاد افاده و ارشادشان موجب اعتدال و میانه روی اینان، و نه افراد طبقه جوان و تمسخر و استهزائشان مایه تنبه و آگاهی آنان است.

اکنون بر عهده فرهنگستان ایران و فضلالی باریافته در آن است که فکری هم به حال امثال این هیچ ندان یا نوآموزان و مبتدیان در چگونگی زبان و بیان بفرمایند و بین دوطرف ریشه ساز و ریشه برانداز حکمی به توسط و اعتدال ابراز نمایند. ان شاء الله تعالی.

